

تصویری از پشت دیوارهای آجری

گزارشی از برگزاری کارگاه نقاشی در کانون اصلاح و تربیت تهران

علی بوذری

تولید یک کتاب مصور یا تصویری، به همکاری سه گروه نویسنده، تصویرگر و ناشر نیاز دارد. نویسنده‌ای که متن را با توجه به نیاز مخاطب، در گروه سنی خاص، در قالب ادبی متناسب می‌نویسد و تصویرگری که تصاویری متناسب با گونه ادبی متن و مخاطب خلق می‌کند. ایدآل این همکاری، تبادل نظر نویسنده و تصویرگر در تمام مراحل کار است تا با فضای ذهنی هم آشنا شوند و تصاویر، روایتگر ناگفته‌های متن باشند و متن، روایتگر ناگفته‌های تصویر. ولی مهم‌تر آن است که اثر در تقابل با مخاطب سنجیده و نیاز مخاطب امروز که در محدوده جغرافیایی ایران، با پشتوانه فرهنگی خاص زندگی می‌کند، در نظر گرفته شود. به نظر می‌رسد، این مخاطب را به سختی بتوان در لابه‌لای کتاب‌های تئوریک مؤلفان خارجی چند دهه پیش شناخت و بر اساس این شناخت، برای آن‌ها اثری خلق کرد. غالب ما تصویرگران، آثار خود را در محیطی بی‌روزن و برای مخاطبی فرضی خلق می‌کنیم؛ بدون شناخت و بدون تلاشی برای شناخت و آثار ما نقاشی‌هایی دلچسب برای خودمان است و راهی به سوی مخاطب نمی‌گشاید.

گزارشی که می‌خوانید، بخشی از فعالیت چند ساله برای راه اندازی کارگاه نقاشی، در کانون اصلاح و تربیت است. این کارگاه، اهداف زیادی دنبال می‌کند که از آن جمله، آشنایی کودکان با هنر نقاشی و بهره‌گیری از این هنر در برون ریزی‌های عاطفی، ایجاد حس اعتماد به نفس در پی خلق یک اثر هنری، تعلیم کار گروهی در پی انجام نقاشی گروهی، ایجاد یک فضای زیبا برای زندگی کودکان و همچنین ارتباط مستقیم با کودکان که مخاطب اصلی کار تصویرگری ما بودند.

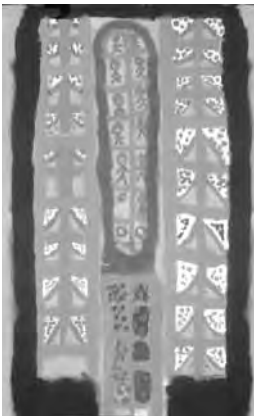
پاییز سال ۱۳۸۵ بود که از حصار دیوارهای آجری گذشتیم و با پیشنهاد مرحوم شکوه آریایی‌پور، من و خانم فرانک صالحی، به بهانه راهنمایی مددجویان، برای اجرای نقاشی دیواری به کانون اصلاح و تربیت تهران رفتیم.

در پای دیوارها، حدود ۲۰ کودک در انتظار ما بودند. محلی که برای نقاشی در نظر گرفته شده بود، دیوارهای جنوبی ساختمان اداری کانون بود. خلاف انتظار ما، از یک دیوار صاف و یکپارچه خبری نبود و دیوارها در ابعاد یک متر در دو متر جدا از هم قرار داشتند. بدتر از آن، دیوارها در ارتفاع یک متر و نیمی بودند و برای دسترسی کودکان باید از چهارپایه و نیمکت استفاده می‌شد.

شرایط کار دور از انتظار بود و ما را نگران می‌کرد. نگران از بلندی دیوارها و کوتاهی دست مددجویان، نگران از چهارپایه‌های نامطمئن و لرزان، نگران از توانایی مددجویان کم بهره از آموزش نقاشی، نگران از تضاد نقاشی گروهی با انحصارطلبی کودکان‌شان... نگرانی‌هایی که بعد از چند دقیقه کم‌کم رنگ باخت.

بلندترها به کوتاه‌ترها در رنگ کردن و کامل کردن نقاشی‌ها کمک می‌کردند. یکی با اشتیاق رنگ می‌ساخت و به دوستانش می‌داد. دیگری با یک دست پایه‌سندلی را نگه داشته بود و با دست دیگر ظرف رنگ را تا دوستش دیوار را نقاشی کند.

خستگی روزانه ما، از مشاهده اشتیاق کودکان از بین رفت؛ اشتیاق و هیجانی که در ادامه کار صدچندان شد. اگر هوا دیرتر تاریک می‌شد، بی‌شک کودکان با آن همه انرژی، کار نقاشی را در همان روز تمام می‌کردند. نیمه کاره ماندن نقاشی‌ها، بهانه‌ای شد تا هفته بعد نیز برای اتمام آن‌ها به کانون برویم و شور و شوقشان انگیزه‌ای برای ادامه کار در هفته‌های آینده. بعد از پایان نقاشی دیواری، تصمیم گرفتیم کارگاه هفتگی نقاشی را در کتابخانه گروه ویژه برپا کنیم.



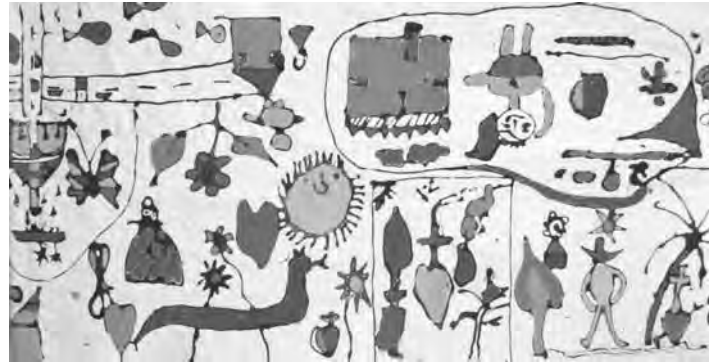
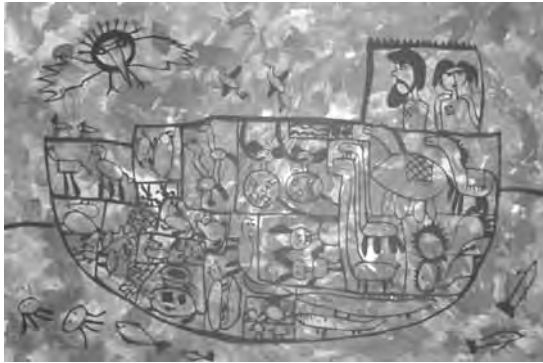
به زودی آموختیم، آموزش نقاشی در این کارگاه نقشی کمرنگ خواهد داشت؛ چرا که فرایند آموزش در طی زمان و تمرین مستمر شکل می‌گیرد در حالی که مدت اقامت مددجویان در کانون نسبتاً کوتاه است و برخی از مددجویان، تنها یک جلسه در کارگاه‌ها شرکت می‌کردند. علاوه بر این، همواره دلایل دیگری از جمله رفتن به بهداری یا دادگاه، برای غیبت از کارگاه وجود داشت. پس ما باید کارگاه را بر اساس آموزش در یک جلسه طراحی می‌کردیم. جز این آموختیم که کارگاه آموزش نقاشی، می‌تواند بهانه‌ای باشد برای رشد و تکامل توانایی‌های مددجویان. سپس تلاش کردیم برنامه‌ریزی کارگاه به شکلی باشد که در عین این که ساعات مفّرحی برای کودکان ایجاد می‌کنیم، به شکل غیرمستقیم مهارت‌های زندگی را در آن‌ها پرورش دهیم. یکی از مهارت‌هایی که از ابتدا به آن پرداختیم، انجام کار گروهی در پی انجام نقاشی گروهی بود. در فرایند نقاشی گروهی، کودک به عنوان جزئی از کل، باید وظیفه‌ای کوچک یا بزرگ را عهده‌دار شود، به مبادله افکار بپردازد، از خودگذشتگی نشان دهد و هماهنگ با گروه حرکت کند. از طرف دیگر، نقاشی گروهی این ویژگی را دارد که کودکان ضعف‌های نقاشی یکدیگر را جبران می‌کنند. یکی طراحی می‌کند، دیگری رنگ می‌زند و سومی جزئیات را اضافه می‌کند و سرانجام به کلیتی منسجم می‌رسند.

علاقه ما به تصویرسازی و ایده کار گروهی، باعث شد تا اولین برنامه کارگاه نقاشی کانون را مصورسازی یک داستان فانتزی قرار دهیم. بدین ترتیب که پس از خواندن افسانه‌های شرقی، از کودکان خواستیم، همگی با هم، روی مقوایی با ابعاد 70 cm در 50 cm بخش‌هایی از داستان را مصور کنند.

در یک جلسه تکمیلی، از همکاری آقای مهدی اسماعیلی استفاده کردیم. مهدی اسماعیلی، یکی از داستان‌های خود را با عنوان «لالایی جادویی»، برای کودکان قصه‌گویی کرد و بعد از آن به کودکان فرصت داد تا بر اساس آن، نمایشی خلاق را طراحی و اجرا کنند. پس از این مقدمه و آماده‌سازی موفق، کودکان بخش‌هایی از داستان را مصور کردند. این پروژه قریب یک ماه به طول انجامید و گروه‌های مختلفی از کودکان در آن مشارکت کردند. حاصل کار، چهار نقاشی 70×100 با استفاده از تکنیک کلاژ بود.

یکی از مشکلاتی که با آن مواجه بودیم، این بود که مددجویان اغلب کم و دیر به ما اعتماد می‌کردند. در نظر آن‌ها ما موجوداتی بودیم که از دنیا و مشکلات آن‌ها بسیار فاصله داشتیم و احتمالاً تنها از روی کنجکاوی و از سر تفتن، این کارگاه‌ها را برگزار می‌کردیم. از طرف دیگر از آنجا که مددجویان، آموزش خود را در نظام سنتی شاگرد، معلمی گذرانده بودند، به ما نیز به چشم معلمی نگاه می‌کردند که از شاگردش مشق شب می‌خواهد. یکی از راهکارهایی که برای ایجاد ارتباط صمیمی و دوستانه به نظرمان رسید، اجرای پروژه «نقاشی چهره» بود. بدین ترتیب که ما عکس‌های خود را در ابعادی در اختیار کودکان قرار دادیم تا با وسایل نقاشی موجود، ما را به شکل دلخواه‌شان تبدیل کنند و کودکان نیز، معلمان‌شان را در هیبتی جدید و گاه مضحک بازسازی کردند. این پروژه برای مددجویان بسیار جذاب و سرگرم‌کننده بود و باعث ارتباط نزدیک‌تر و صمیمی‌تر ما شد.

به نظر می‌رسد که این نقاشی‌ها، برای مسئولان کانون نیز جذاب بود. در روزهای سرد زمستان، یکی از مسئولان کانون پیشنهاد داد دیوارهای غربی ساختمان اداری نیز به دست کودکان نقاشی شود. انجام این کار را منوط به زیرسازی و آماده‌سازی دیوارها کردیم.



در حالی که امیدوار بودیم این پیشنهاد تا پایان زمستان به فراموشی سپرده شود؛ چرا که نقاشی کردن، رنگ ساختن، شستن قلم‌موها و... در آن هوا چندان کار دلچسبی نبود. وقتی دیوارهای سفید شده و شور و شوق کودکان تازه وارد را که تنها وصف نقاشی‌های دیواری قبلی را شنیده بودند، دیدیم، بی‌هیچ شرط و بهانه‌ای کار را شروع کردیم. اگر از برخی از مشکلات بگذریم، شرایط بسیار راحت‌تر از قبل بود؛ به ویژه که دیوارها هم‌سطح زمین بودند و نیازی به چهارپایه نبود. شاید سرمایه هوا باعث شد سریع‌تر کار کنیم و یا در هدایت‌شان کارآموده شده بودیم. به هر حال گرچه دیوارهای جدید وسیع‌تر بودند، زودتر نقاشی شدند.

پیش‌تر اشاره کردم که گاهی مدت اقامت کودکان در کانون بسیار کوتاه است، ولی گاهی نیز پیش می‌آید مددجویی چندین ماه، در جلسات کارگاه ما شرکت می‌کند. پس باید برنامه‌هایی طراحی می‌کردیم که چه به لحاظ فرایند اجرا، چه به لحاظ تکنیک و چه به لحاظ حاصل کار متنوع و متفاوت باشد و برای این دسته از مددجویان نیز جذابیت لازم را داشته باشد. از پروژه‌های دیگری که در کارگاه نقاشی اجرا شد، می‌توان به نقاشی طوماری با آب مرکب با موضوع جنگ و صلح، نقاشی با تکنیک اکریک روی بوم، از صحنه‌های روزمره مانند بقالی و پارک و نقاشی با مرکب رنگی و شمع با موضوع شهر من و مسافرت اشاره کرد.

حاصل این کارگاه یک ساله، نمایشگاهی بود که با حمایت شورای کتاب کودک، انجمن فرهنگی - هنری تصویرگران و... در خانه هنرمندان ایران، گالری میرمیران، برگزار شد. نمایشگاه بعد از سخنرانی افتتاحیه در تالار بتهوون، با استقبال مخاطبان بسیاری افتتاح شد.

مشغله‌ها اجازه نداد که بعد از آن، این کارگاه رابه شکل مستمر پی بگیریم، ولی این بار در آخرین روزهای تابستان ۱۳۸۷، دوباره برای برگزاری یک کارگاه یک روزه به کانون بازگشتیم. به بهانه سال فردوسی، هفت‌خوان رستم را به عنوان موضوع کارگاه برگزیدیم. علاوه بر من و فرانک صالحی، تصویرگران جوان گلریز گرگانی و تهمینه حدادی نیز در راهنمایی مددجویان همکاری کردند.

کودکان مشتاقانه داستان را شنیدند و برخی که داستان را می‌دانستند، با ما در قصه‌گویی و تجسم صحنه‌های داستان همراه شدند. محمد، حسین، جواد، نسیم و... کم‌کم تصاویر جان گرفتند. بارگاه کی کاووس، نبرد کی کاووس و لشکر دیوان، اسارت لشکر کی کاووس در سیاه‌چال تاریک، نبرد رستم با زن جادوگر، نبرد رخس با شیر، نبرد رستم با اژدها، نبرد با اولاد دیو و ارژنگ‌دیو، نبرد با دیو سپید و...

هدف از انتخاب این داستان، تأثیر غیر مستقیم بن‌مایه آن، تقابل خیر و شر و پیروزی نیروی خیر بر شر، بر ذهنیات مددجویان بود.

برای من این نقاشی‌ها، یادآور داستان دوره کودکی‌ام، «تیس‌تو» است؛ پسر کوچکی که با دستان معجزه‌گرش، تخم گل‌ها و گیاهان را بارور می‌سازد و هر محلی، چه زندان باشد چه بیمارستان، چه باغ‌وحش باشد، چه کارخانه مهمات‌سازی را به بهشتی پر گل تبدیل می‌کند. او محل خوشایندی می‌سازد برای تبدیل همه چیزهای به چیزهای خوب؛ کاری که مددجویان با کشیدن نقاشی بر دیوارهای حیاط انجام دادند و روح تازه‌ای به فضای زندگی‌شان بخشیدند.

امیدواریم این کارگاه‌ها با همکاری دیگر تصویرگران ادامه پیدا کند و به زودی شاهد نمایشگاه دوم آثار آنان باشیم.

